

حضرت امام درباره نیاز مجتهد در اجتهاداتش، به علم اصول می نویسند:

«ومنها: -وهو من المهمّات- العلم بمهمّات مسائل اصول الفقه؛ ممّا هی دخيلة فی فهم الأحكام الشرعیّة. وأمّا المسائل التي لا ثمرة لها، أو لا يحتاج فی تثمیر الثمرة منها إلى تلك التدقیقات والتفاصيل المتداولة، فالأولی ترك التعرّض لها، أو تقصیر مباحثها والاشتغال بما هو أهمّ وأثمر. فمن أنكر دخالة علم الاصول فی استنباط الأحكام، فقد أفرط؛ ضرورة تقوّم استنباط كثير من الأحكام بإتقان مسائله، وبدونه يتعذّر الاستنباط فی هذا الزمان، وقياس زمان أصحاب الأئمة بزماننا مع الفارق من جهات.

وظنی أنّ تشدید نكیر بعض أصحابنا الأخباریین علی الاصولیین فی تدوین الاصول، وتفرّع الأحكام علیها، إنّما نشأ من ملاحظة بعض مباحث كتب الاصول؛ ممّا هی شبيهة فی کیفیة الاستدلال والنقض والابرام بكتب العامّة، فظنّوا أنّ مبانی استنباطهم الأحكام الشرعیّة أيضاً شبيهة بهم؛ من استعمال القیاس والاستحسان والظنون، مع أنّ المطّلع علی طریقتهم فی استنباطها، یرى أنّهم لم يتعدّوا عن الكتاب والسنة والإجماع الراجع إلى كشف الدلیل المعتبر، لا المصطلح بین العامّة.

نعم، ربّما یوجد فی بعض كتب الأعظم لبعض الفروع المستنبطة من الأخبار، استدلالات شبيهة باستدلالاتهم؛ لمصالح منظورة فی تلك الأزمنة، وهذا لا یوجب الطعن علی أساطین الدین وقوّم المذهب.^۱»

توضیح:

۱. علم به آن دسته از مسائل علم اصول که در فهم احکام شرعیه دخیل است، از مقدمات اجتهاد است.
۲. ولی مسئله هایی که چنین ثمره ای ندارند و یا اگر چنین ثمره ای را دارند برای استفاده از ثمرات آنها، لازم نیست مجتهد، بحث های دقیقی که در السنه اصولیون مطرح است را، واقف باشد:
۳. چنین مسائلی را بهتر است مجتهد رها کند و به آنچه مهم تر است پردازد
۴. اگر کسی دخالت علم اصول در اجتهاد را رد کند، افراط کرده است چرا که:
۵. استنباط بسیاری از احکام بر استواری مسائل علم اصول، استوار است و بدون علم اصول، استنباط در روزگار ما سخت است
۶. و نمی توان روزگار ما را با روزگار اصحاب ائمه (ع) قیاس کرد.

۱. الاجتهاد و التقليد، ص ۱۰



۷. و من احتمال می‌دهم که اینکه اخباری‌ها به شدت بر اصولیون اشکال کرده‌اند به این جهت بوده است که:

۸. آنها دیده‌اند اصولیون در مسائل علم اصول شبیه اهل سنت رفتار می‌کنند و لذا پنداشته‌اند که مبانی استنباط اصولیون شیعه با اهل سنت شبیه است (و مثلاً قیاس و ... را اعمال می‌کنند)

۹. در حالیکه کسی که مطلع باشد می‌داند که اصولیون از کتاب و سنت و اجماع پا را فراتر نمی‌گذارند (اجماع هم بنا بر تعریف شیعیان که همان کشف دلیل معتبر باشد و نه آنچه اهل سنت می‌گویند)

۱۰. البته در برخی از کتاب‌های فقهی اصولیون شیعه، استدلال‌هایی مثل استدلال‌های اهل سنت یافت می‌شود ولی این به جهت مصلحت‌هایی بوده است که در زمان آن اصولیون مطرح بوده است.

«و الإنصاف: أن إنكارهم في جانب الإفراط، كما أن كثرة اشتغال بعض طلبة الأصول والنظر إليه استقلالاً، وتوهم أنه علم برأسه، وتحصيله كمال النفس، وصرف العمر في المباحث الغير المحتاج إليها في الفقه لهذا التوهم، في طرف التفريط، والعذر بأن الاشتغال بتلك المباحث يوجب تشحيد الذهن والانس بدقائق الفن، غير وجيه.

فالعقل الضنين بنقد عمره، لابد [له] من ترك صرفه فيما لا يعني، وبذل جهده فيما هو محتاج إليه في معاشه ومعاده؛ وهو نفس مسائل علم الفقه الذي هو قانون المعاش والمعاد، وطريق الوصول إلى قرب الرب بعد العلم بالمعارف.

فطالب العلم والسعادة لابد وأن يشتغل بعلم الأصول بمقدار محتاج إليه - وهو ما يتوقف عليه الاستنباط -، ويترك فضول مباحثه أو يقلله، وصرف الهم والوقت في مباحث الفقه، خصوصاً فيما يحتاج إليه في عمله ليلاً ونهاراً.»^۱

توضیح:

۱. انصاف آن است که سخن اخباری‌ها، افراطی است

۲. و البته اشتغال زیاد و به صورت مستقل برخی از طلاب به علم اصول هم تفريط است.

۳. اینکه طلاب بگویند، اشتغال به علم اصول باعث تیز کردن ذهن [تشحید: تیزکردن] می‌شود هم سخن درستی نیست

۴. انسان عاقل که نسبت به عمر خود بخیل [ضنین: بخیل] باشد، باید عمر را صرف آنچه مقصودش نیست، نکند و تلاش خود را در آنچه به آن احتیاج دارد، صرف کند که همان مسائل علم فقه است.



۵. و علم فقه قانون معاش و معاد است و راه رسیدن به قرب خدای سبحان است (البته بعد از علم به معارف) و لذا طالب علم و سعادت باید به اندازه احتیاج به علم اصول اشتغال یابد و مازاد آن را واگذارد و وقت خود را به فقه اختصاص دهد (خصوصاً آنچه در اعمال روز و شب به آن محتاج است).

ما می گوئیم:

۱. ما در تعریف علم اصول گفته بودیم، این علم، مجموعه مسائلی است که در فقه به آن احتیاج داریم و لذا اگر مسئله‌ای مورد احتیاج فقه نیست، اصلاً از زمره مسائل علم اصول محسوب نمی‌شود
۲. اما دقت در مسائل علم اصول، چون باعث استحکام براهین فقهی است، نه تنها لازم است، بلکه به تقویت برهان‌های فقهی و در نتیجه دقیق تر شدن استنباط‌های فقهی منجر می‌شود.
۳. البته همانند هر علم دیگر، ممکن است بحث‌های زائدی پیرامون یک مسئله اصولی مطرح شود که ناشی از شبهات باطل باشد که روشن است طرح آن‌ها لازم نیست.
۴. اصف الی ذلک آنکه سعادت فرع اجتهاد نیست بلکه فرع عمل و اعتقاد است که می‌تواند ناشی از تقلید هم باشد. و لذا اگر کسی همه عمر خود را در تنقیح یک مسئله ادبی یا اصولی یا پزشکی قرار دهد، ضرری به سعادت او نمی‌زند
۵. مرحوم آخوند درباره نیاز به علم اصول می‌نویسد:

«وعمدة ما یحتاج إلیه هو علم الأصول ، ضرورة أنه ما من مسألة إلّا ویحتاج فی استنباط حکمها إلی قاعدة أو قواعد برهن علیها فی الأصول ، أو برهن علیها مقدّمة فی نفس المسألة الفرعية ، كما هو طريقة الأخباری ، وتدوین تلك القواعد المحتاج إلیها علی حدة لا یوجب کونها بدعة ، وعدم تدوینها فی زمانهم علیهم السلام لا یوجب ذلک ، وإلّا کان تدوین الفقه والنحو والصرف بدعة.

وبالجملة : لا محیص لاحد فی استنباط الأحکام الفرعية من أدلتها إلّا الرجوع إلی ما بنی علیه فی المسائل الأصولیة ، وبدونه لا یکاد یتمکن من استنباط واجتهاد ، مجتهداً کان أو أخباریاً. نعم یختلف الاحتیاج إلیها بحسب اختلاف المسائل والازمنة والأشخاص ، ضرورة خفة مؤونة الاجتهاد فی الصدر الأوّل ، وعدم حاجته إلی کثیر مما یحتاج إلیه فی الازمنة اللاحقة ، مما لا یکاد یحقق ویختار عادةً إلّا بالرجوع إلی ما دوّن فیه من الکتب الأصولیة.»^۱

توضیح:

۱. کفایة الاصول، ص ۴۶۸



۱. هیچ مسئله فقهی نیست مگر اینکه به قاعده یا قواعدی محتاج است که مطابق نظر اصولیون در علم اصول، آن قواعد را مبرهن کرده اند،

۲. و مطابق نظر اخباری، آن قواعد را قبل از ورود به بررسی آن مسئله مبرهن نموده اند.

۳. تدوین علمی که این قواعد را بررسی کند بدعت نیست.

ما می‌گوییم:

۱. علم اصول، مطابق تعریف، علمی است که متکفل تبیین و تشریح و اثبات تمام مباحثی است که در استدلالات فقهی به آنها احتیاج است و مطابق تعریف:

«قواعد آماده شده ای است که یا کبرای استدلال فقهی قرار می‌گیرند و یا استدلال فقهی مبنی بر آنهاست و اختصاص به برخی از ابواب فقه ندارند»^۱

۲. و به همین جهت، تمام آنچه از علوم دیگر برای استدلال فقهی به آن‌ها نیاز است، در علم اصول جمع است و اگر هم مسئله ای مورد نیاز است و در علم اصول به آن اشاره نشده است، یا به سبب وضوح آن بوده است (مثل اثبات حجّیت قول معصوم و اینکه کدام یک از افراد معصوم اند) و یا به این جهت بوده است که فقیه به هر علت آنها را می‌دانسته است (مثل زبان عربی و منطق).

۳. و به همین جهت مباحثی از بحث‌های نحو مثل حقیقت مشتق و یا از علم لغت مثل معنای امر و نهی و یا از علم معانی و بیان مثل حقیقت و مجاز، که در ادبیات عرب کمتر به آن پرداخته می‌شود، علیرغم اینکه از زمره مباحث ادبی است، از مسائل علم اصول است.

۴. و هم چنین مباحثی همانند «قُبْح عقاب بلا بیان» یا «قُبْح تکلیف به ما لا یطاق» که از زمره مباحث عقلی علم کلام است هم در علم اصول داخل شده است.

۵. و یا مبحث مفاهیم که ممکن است آن را از مباحث علم منطق بدانیم، چون در منطق مورد بحث دقیق واقع نشده است به علم اصول وارد شده است.

۶. پس می‌توان گفت هر چه در فقه به آن نیاز است، از زمره مسائل علم اصول است و اگر داخل در این علم نشده است، یا به جهت وضوح و مفروض الصّحة بودن (مثل مسائل کلامی) بوده است و یا مثل دانستن زبان عربی و دانستن معانی لغات، و دانستن وضعیت رجال، علم دیگری به طور کامل متکفل آن بوده است.

۷. پس به یک بیان می‌توان گفت: اگر مسائل علمی به طور مطلق و جامع مورد نیاز مجتهد نباشد، و تنها برخی از مسائل آن در اجتهاد مورد نیاز باشد، آن مسائل از زمره مسائل علم اصول است.